

هیدگر، مارتین، ۱۹۷۶-۱۸۸۹ *Heidegger, Martin*

متافیزیک نیچه / مارتین هیدگر، ترجمه

منوچهر اسدی، آبادان: قریش، ۱۳۸۴

۱۱۲ ص. - (مجموعه آثار هیدگر، درسگفتارها، ۶)

ISBN 964 - 6629 - 90 - 2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: *Nietzsches Metaphysik*

۱. نیچه، فریدریش ویلهلم ۱۹۰۰-۱۸۴۴

Nietzsche, Friedrich Wilhelm

متافیزیک، ۲. متافیزیک، ۳. فلسفه، ۴. ادبیات..

فلسفه، الف. اسدی، منوچهر ۱۳۳۸- مترجم. ب. عنوان.

۵۲ ۹۴ ن/ ۵۲۷۵۰۱ BY ۱۹۴

۱۳۸۴

۲۷۷۷۶- ۸۲م

کتابخانه ملی ایران

مارتین هیدگر

متافیزیک نیچه

ترجمه

منوچهر اسدی



نشر پورسش

مارتین هتیدگر

مستافیزیک نیچر

ترجمه منوچهر اسدی

ویراسته سعید رنجبر

حروفنگاری: نگار

نمونه‌خوانی: رامیل رنجبر

چاپ: چاپخانه ورامیش

شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۴

شابک: ۹۰ - ۹۰ - ۶۶۲۹ - ۹۶۴

ISBN: 964-6629-90-2

قیمت: ۱۱۰۰ تومان

نشر و روش - آبادان - پریم - میدان آلفا - ساختمان اروند - تلفن ۳۳۳۵۰۲۵

نشانی مکاتبات و حقی: نشر و روش - اهنگان - صندوق پستی ۳۱۶ - ۸۱۷۳۵

E-mail: porsesh @ hotmail.com

فهرست مطالب

۷	درآمد
۱۷	عنوان اصلی: پنج کلام بنیادین متافیزیک نیچه
۱۹	فصل یکم
۳۱	فصل دوم: نیست‌انگاری
۴۴	فصل سوم: بازگشت جاویدان همان
۵۵	فصل چهارم: آبرشر
۸۳	فصل پنجم: عدالت
۱۰۰	فصل ۶: پنج کلام بنیادین نیچه و متافیزیک اراده معطوف به قدرت
۱۰۶	پیوست: یادداشت‌هایی بر متافیزیک نیچه
۱۱۱	بازگشت و آبرشر
۱۱۱	بازگشت جاویدان همان و آبرشر
۱۱۲	پیشگفتار زرتشت

مذکور این قطعه:

بازی - عالم درهم تنیدن حاکمانه وجود و نمود:—
این درهم تنیدگی جنون آمیز و جاودانه از بهر ما—
روی بدان دارد! ...

ص. ۲۴۹ - ج. ۵ (۱۸۸۶)

درآمد

تفکر نیچه در هماهنگی با سراسر تفکر غرب از زمان افلاطون به بعد متافیزیک است. مفهوم ذات متافیزیک چنان که نقل شده است، در این مقام برای جلو پیمانی آن به طور دلخواهانه در نظر آمده و سرچشمه این ذات در هاله ای از ابهام فرو رفته است. متافیزیک حقیقت موجود به منزله چنین چیزی به طور کلی است. این حقیقت (*Wahrheit*) آن چیزی را حاصل می آورد، که به معنای موجود (*Seiende*) است (موجودیت، *essentia*)، اینکه این موجود و آن طور که در کلیش در این ضمن است، در عدم حجاب و فروشکافی ایده (انگاره)، دریافت (*Perceptio*)، تمثل (*Vor - stellen*) و آگاهی (*Bewusst - sein*) است. این انکشاف و فروشکافی و عدم حجاب، اما خود در تطابق با "وجود موجود" دیگرگونی یافته و سیر خود را طی می کند. "حقیقت"، خود را به مثابه چنین انکشافی (*Unverborgenheit*) در ذات خویش تعین می بخشد، یعنی با آن فروشکافی، که نشأت یافته از آن، از خود این "وجود" برآمده و طبق این وجود متعین، هیأت سزاوار ذات خود را ادا می کند. از این رو "حقیقت" در وجود خاص خود، امری تاریخی است و "حقیقت" هر بار معنایی از بشریت (*Menschen-tum*) را طلب می کند که از آن رهگذر "حقیقت" پیوند یافته، بنیاد گرفته، گسترده آمده و بدین گونه حقیقی می شود. حقیقت و "مقام گرفتن در نهاد

آن^۱ به طور ماهوی، و گرچه به گونه تاریخی، به همدیگر تعلق دارند. بشریتی خاص با چنین هیأتی است که تصمیم در باب نوع اشارت یافته به خود را تقبل می‌کند، تا در اندرون حقیقت موجود شد^۲ این حقیقت در این ذات، تاریخی است، نه از این جهت که^۳ وجود بشر را در زمان و عصر پس از خود به جریان می‌افکند، بلکه چون این - بشریت در متافیزیک مقام می‌گیرد ا به جانب آن رهسپار می‌شود، در آن باقی می‌ماند و این متافیزیک فقط دوران و حوالتی را توانای بنیاد بخشیدن است، به محض آنکه بشریتی را در حقیقتی در باب موجودی این گونه به طور کلی استوار نموده و نیز مقام می‌بخشد.

موجودیت (آنچه موجود به مثابه چنین چیزی هست) و کلیت موجود (اینکه و آن گونه که موجود در کلیت خود هست)^۴، پس از آنکه نوع ماهوی حقیقت و تاریخ حقیقت و سرانجام بشریت مقام یافته در راستای حقیقی شدن این حقیقت، امر پنج‌گانه‌ای را رقم می‌زند که در آن ذات وحدت یافته متافیزیک شکوفا شده و همواره باز هم آغاز می‌شود. متافیزیک به منزله "حقیقت موجود متعلق به وجود"^۵ هرگز در بادی امر چشم‌انداز و داوری آدمی نیست، و هرگز صرفاً بنای آموزه‌ای و اظهار کلامین یک عصر و دوران نیست. این همه اما به معنای این متافیزیک است، لیکن به طور مداوم، پیامد متعاقب و آثار ارائه شده آن است. اما آن نوع و طریقی که چگونه آن فراخوانده‌ای که به جانب ذات حقیقت در تفکر رهسپار است، پیوند و اساس و انتقال و حقیقت بخشی نادر حقیقت را در طرح اگزیتانیال - حوالت‌گریز

۱. که تنها برای متافیزیک عصر جدید معتبر است.

۲. کدام هماهنگی با تاریخ‌نگاری حقیقت وجود دارد که ذات آن به طور آغازین ذات تقدیر است؟

۳. خود این تمایز را به منزله تمایزی متافیزیکی - تاریخی معین و دگرپرسی تاریخی - ماهوی آنها استوار کردن.

۴. در راستای کدامین وجود و کدامین ذات؟

(ekstatisch) تقبل می‌کند و بدین ترتیب برای یک حواله بشری در درون تاریخ حقیقت، مقام آن را اشارت نموده (anweist) و بنا می‌سازد، آن امری تحدید می‌یابد، مقام بنیادین متافیزیک متفکری را نامیده است^۱!

وقتی بدین ترتیب متافیزیک متعلق به تاریخ خود این وجود با نام متفکری نامیده می‌شود (متافیزیک افلاطون، متافیزیک کانت)، سپس این امر در اینجا این را نمی‌گوید که متافیزیک یعنی کنش و مایملک و یا اصولاً نشانه بیرونی این متفکر به مثابه شخصیت خلأ فرهنگ است. این نامیدن اکنون بدین معناست که متفکران در آنچه هستند، تا به جایی که حقیقت وجود با ایشان به پاسخ رسیده است (وجود)، در درون متافیزیک، این وجود موجود است که ادا می‌شود.

با انتشار شفق صبحگاهی (Morgenröte) به سال ۱۸۸۱، راه مابعدالطبیعی نیچه به وضوح آشکار می‌شود. در همان سال — ۶۰۰۰ یا بر فراز دریاها و بسی دورتر بر فراز تمامی شون بشری! — برای نیچه چشم‌اندازی گشوده می‌شود که در صفحه ۴۲۵ اثرش با نام "بازگشت جاودان همان" عرضه می‌آید. از آن هنگام به بعد، تقریباً این تجربه برای یک دهه مسیر او را در روشن‌ترین روشنگری‌ها تحقق می‌بخشد. "زرتشت" این کلمه را اخذ می‌کند. او در مقام آموزگار "بازگشت جاودان"، "اثر بشر" را می‌آموزد. این "دانش" (Wissen)، روشنی یافته و خود را استوار می‌دارد، اینکه وجهه اساسی موجود، به منزله "اراده معطوف به قدرت" است و تمامی نظرات در باب عالم از این "موجود"

۱. این فصل و فصل نخست صرفاً ناشی از تفکر آغازین، محرک هستند و تنها برخاسته از تفکر تاریخی. وجودی (وجود اصل: Sein) نمودپذیر هستند. دقیقتر آنکه: در حادثه این غلبه، ذات متافیزیک، ناره بیان‌پذیر است. (طنین: Anklang)، مقایسه شود با: "Beiträge zur Philosophie" (ادای دین به فلسفه / مجموعه آثار ج. ۶۵).

ریشه می‌گیرد، که در آن نوع و طریق "تحقق یافتن‌های ارزش" را داراست. تاریخ اروپایی، طریق اساسی خویش را به مثابه "نیست‌انگاری" از خفا برون می‌آورد و در ضرورت "قلب ارزشی از تمامی ارزشهای کنونی" جهد می‌ورزد. مقام گرفتن ارزش نوین، برخاسته از اراده معطوف به قدرتی که اینک برای مقام شناخت خویش تصمیم می‌گیرد، به عنوان اراده قانون، توجیه خاص خود را ناشی از عدالت (*Gerechtigkeit*) جدیدی می‌طلبد.

در خلال این برترین دوران فکری نیچه، در تفکر وی، حقیقت موجود به مثابه چنین امری در کلیتش، خواهان ادا شدن است. طرحی از این روند است که مسیر دیگر اندیشه‌های نیچه را رقم می‌زند. تقریظی از این اندیشه‌ها است که پیوند با آن چیزی را آشکار می‌دارد که این متفکر خواستار ادای آن است. عنوانهای این سیر فکری هر بار به صورتی ارائه می‌شود: "بازگشت جاودان به مثابه عنوان هادی، اراده معطوف به قدرت و قلب ارزش تمامی ارزشها". در مقامی که کلامی هدایتگر عرضه می‌شود، به منزله عنوانی برای نتیجه سیری کلی یا به مثابه زیر - عنوانی برای عنوان اصلی اثر ظاهر می‌شود. لکن این همه به تربیت بشر برتر ربط می‌یابد که "قلب ارزش" را در پیشگاه نظر خود می‌آورد. اینها "حقیقت‌مندی‌های جدید" از برای حقیقتی نو ظهور است.

این طرح‌ها و تقریظ‌ها (*Entwürfe*) به مثابه نشانه از تعامیت نیافته‌ها و حاکمیت نیافته‌ها اخذ نمی‌شوند. دگرگونی مُضمَر در آنها شاهد بر تلاشی نخستین و عدم حتمیت نیست. این هجده‌ها برنامه نیستند، بلکه تکمله‌ای است که در آن راه‌های پنهانی و در عین حال وضوح‌بخش، جامه حقیقت پوشیده است، که نیچه آنها را در حوزه حقیقت موجود به مثابه چنین چیزی اجبار به پیمودن داشته است.

"اراده معطوف به قدرت"، "نیست‌انگاری"، "بازگشت جاودان همان"،

"آبرِشَر"، و "عدالت"، پنج کلام بنیادین متافیزیک نیچه است. "اراده معطوف به قدرت" وجود موجود را در این معنا می نامد که مُساوِی با وجود موجود است (یعنی وجود را در معنای *essentia* قرار می دهد) نیست انگاری (*Nihilismus*) "نام" برای تاریخ حقیقت چنین موجود تعیین یافته ای است. "بازگشت جادوان همان" طریقی را می نامد که چگونه موجود در کلیت امر وجود دارد، یعنی تقرر ظهوری موجود. "آبرِشَر"، آن حوالتی را برای بشر مشخص می دارد که به واسطه این کلیت طلبیده می شود. "عدالت" اذات حقیقت موجود چونان اراده معطوف به قدرت است. هر یک از این کلمات بنیادین، در عین حال آن چیزی را می نامد که توسط دیگر معانی نیز بیان می شود. صرفاً به هنگامی که هر یک از این اظهارات برآمده از این حقیقت واحد به تنهایی مورد توجه قرار می گیرد، نیروی نامیدن هر یک از این کلمات بنیادین از خلاقیت دور شده و عقیم می نماید.^۱

تلاش بعدی می تواند با بسندگی در راستای این مقصود صرفاً ناشی از

۱. توجیه (*Rechtfertigung*)، قطعیت سلامت (*Heilsgewissheit*)، خود، حتمیت (*Sichversichern*)

۲. تعلق موجودات چونان چنین چیزهایی به همدیگر دانش بالاستقلال (*Sichwissen*)، در آن و به واسطه آن، "حقیقت" (*Wahrheit*)، نه همچون [...]

۳. وجود موجود متین ناشی از اراده معطوف به قدرت در انطباق با ذات حقیقت موجود، تحقق ارزش به مثابه حتمیت ندوم (*Bestand*) نیست؛ و یا یکی شدن این دو نیست. پس از چه جهت گفته نشده، و یعنی تمایز نیافته است؟ از چه جهت عدالت به مثابه چنین چیزی ادراک نمی شود؟ حتمیت، ندوم (*Bestandsicherung*) همچون وجود موجود است، چرا که اراده معطوف به قدرت است، و از این رو حقیقت اراده معطوف به قدرت به منزله عدالت است. حقیقت وجود اصیل (*Seyn*) حقیقت وجود موجودا حقیقت وجود،

۴. ولی خود نیچه پروند ذاتی آنچه را که این پنج کلام بنیادین، آن را می نامد، دیگر قادر نیست تا به اندیشه آورد، و از چه جهت نمی تواند؟ مرزهای تمامیت متافیزیک موجب آن است؛ و در اینجا در خفا مانند ذات متافیزیک به کامل ترین وجه ممکن؛ و هم "سیستم" نیز در اینجا دیگر هیچ مددی نمی رساند. هگل.

تجربه اساسی "وجود و زمان" به حوزه نظر درآید. این تجربه در تلاقی با رخدادی واقع است که این تلاقی همواره رو به فزونی دارد و اما در بعضی مقامها نیز احیاناً تلاقی وضوح یافته به واسطه رخدادی است. اینکه در تاریخ تفکر غربی گرچه هم از آغاز به وجود موجود نظر شده است. اینکه اما حقیقت وجود چونان وجود به دور از تأمل باقی مانده است و به مثابه تجربه ممکن تفکر نه تنها منع شده است. بلکه تفکر غربی به منزله متافیزیک و به طور خاص بعضاً به طور نادانسته، وقوع این امتناع و گریزانی، در خفا و محجوب می ماند. از این جهت می بایستی تلاش شود تا متافیزیک نیچه از این پس برخاسته از تجربه بنیادین نامیده شده. در اینجا برای تفکر نیچه به عنوان متافیزیک. یعنی نشأت یافته از طریق اساسی تاریخ متافیزیک مورد تأمل واقع شود. بنابر این، این تلاش در راستای متافیزیک نیچه و کلام ارائه شده از سوی آن به جانب غایتی نزدیک و در عین حال بس دور رهپار باشد، که این غایت برای این تفکر می تواند امری استوار باشد.

نیچه در طی سالهای ۸۲ - ۱۸۸۱ در دفتر یادداشتش چنین می نگارد:

آن زمان فرامی رسد، که نبرد به جهت حاکمیت بر زمین

وقوع خواهد یافت. این نبرد به نام تعالیم بنیادین فلسفی

هدایت خواهد شد. (ج. ۱۲، ش. ۴۲۱)

نیچه هم هنگام با عرضه این نماد، خود آغاز بدان دارد تا از این تعالیم بنیادین فلسفی بدانند و بگویند. اینکه این تعالیم در پیامد و نوعیت خاصی در گردش است. هنوز مورد تأمل واقع نشده است. اینکه آیا این پیامد (Folge)، بنیاد و علت خود را در وحدت ذاتی این "تعالیم بنیادین" می بایستی دارا باشد، از این جهت هنوز به بوته پرسش نهاده نشده است. اینکه این نوع، آن گونه که در گردش است، به این وحدت ذاتی نوری را می افکند و به جلوه نظری خاصی

دست می‌یابد. وحدت محبوب تعالیم بنیادین فلسفی، پیوند ذات متافیزیک
نیچه را شکل می‌بخشد. بر بستر این متافیزیک و بنابر معنای آن، تمامیت عصر
جدید، تاریخ بالنسبه دیرپایش را تبلور می‌دهد.

غایت نزدیک در این وجهه نظری، بازشناخت وحدت درونی این "تعالیم
بنیادین فلسفی" است. در این راستا می‌بایستی هریک از این "تعالیم" شناخته و
نمایانده شوند. لکن بنیاد وحدت بخش این تعالیم، تعیین خود را برخاسته از
ذات متافیزیک به طور کلی دریافت می‌کند. صرفاً وقتی این آغازین عصر
بی محدودیت (*Vorbehalt*)، بی حجاب (*Verschleierung*) بر این بنیاد به جانب
استواری می‌آید، "نبرد به جهت حاکمیت بر زمین" برخاسته از برترین
آگاهمندی (*Bewusstheit*) هدایت می‌شود، که با وجود در تطابق است؛ آن
وجردی که این عصر را احاله داده (*trägt*) و حاکمیت می‌بخشد.

نبرد به جهت حاکمیت بر زمین و تزلزل (*Ausfaltung*) متافیزیکی که
حامل این نبرد است، عصری از عالم را بر روی زمین و حوالت بشری -
تاریخی تمامیت می‌بخشد، زیرا در اینجا آشکارترین امکانات حاکمیت بر
عالم و آن تلاشی واقعیت می‌پذیرد که بشر آن را تقبل می‌کند، تا درباب ذات
آن، برخاسته از ذات خود دآوری کند.

اما با تمامیت یافتن این عصر از عالم به عنوان متافیزیک غربی به علاوه در
غایت بعید و دور دست، آن مقام بنیادین تاریخی تعیین می‌یابد که طبق اساس و
قصد نبرد به جهت قدرت یابی بر خود زمین، دیگر نمی‌تواند این حوزه را برای
نبردی فروگشاید و انتقال بخشد. این مقام بنیادین، که در آن عصر متافیزیک
غربی، خود را تمامیت می‌بخشد؛ سپس از جانب خود به سوی منازعه‌ای تماماً
با ذاتی دیگرگون سوق می‌یابد. این منازعه (*Streit*)، دیگر نبرد به جهت ربوبیت
یافتن موجود نیست. این ربوبیت (*Meisterung*) امروزه خود را در همه جا

به‌طور مابعدالطبیعی معنا و هدایت می‌کند، اما بدون اعمال قدرت متافیزیک چنین است. این نسب‌د "جدا-از-یکدیگر-مقام‌گسرتن" (*Aus-einander-Setzung*) قدرت موجود و حقیقت وجود اصیل^۲ (*Sein*) است. جهت تدارک این جدایی است که بُعدمندترین غایت و جهت نظری، در این مقام معنا می‌یابد.

نظر به وحدت درونی متافیزیک نیچه به‌مثابه تمامیت متافیزیک غربی با دورترین غایت ملحوظ در این نبرد همچون نزدیکترین غایت واقع است. گرچه این دورترین غایت از پیامد داده‌های اشارت‌پذیر و موقعیت‌های عصر کنونی بی‌نهایت دور است، لکن این امر صرفاً بیانگر آن است که این غایت در این فاصله تاریخی، به تاریخ دیگری متعلق است.

این دورترین غایت، در عین حال از نزدیکترین غایات هم نزدیک‌تر است، اینکه بشر تاریخی به وجود اصیل و حقیقت آن متعلق است؛ اینکه "وجود اصیل" هرگز به قرب موجود نیاز ندارد تا با آن دیدار کند؛ اینکه وجود تفکر است و اما هنوز به‌طور ماهوی در غایت تفکر مقام نیافته است، اینکه چنین تفکری آغازین است و در آغاز دیگری در حوزه شعر در معنای پوئزی (*Poesie*) هنوز می‌باید پشاهنگ باشد.

در ادامه این مبحث، نمادها و نظراتی درهم تنیده می‌آیند، به‌طوری که در همه موارد آشکار نمی‌شود که کلام نیچه چه چیزی را تقبل کرده و می‌شناسد و چه چیزی با آن به انجام رسیده است. هر اظهاری می‌باید نه فقط بتواند موضوعیت مذکور را تقبل کند، که بایستی بتواند خاصگی التفات‌ناشده این امر را بی‌آنکه راه تخریب بی‌پود، عرضه دارد. این داده ضمنی آن است که فرد مبتدی در تطابق با آنچه وی بدون ادای اظهاری خاص، به جهت محتوای این متن می‌انگارد، بالضرورة به‌عنوان ارائه معنا و به‌طور دلخواهانه آن را با نقصان

مواجه می‌سازد.^۱

۱. در راستای جدای از یکدیگر - مقام گرفتن، مقایسه شود با نتیجه پیوست درسگفتار ترم تابستانی ۱۹۳۹ دریاب آموزه نیچه: اراده معطوف به قدرت چوگان شناخت (*Erkenntnis*). مرتبه این جدای از یکدیگر مقام گرفتن. هنوز ساده‌تر از آن بسط یافته است که این درسگفتار توانسته باشد آن را استوار دارد.